

واعترزکم وما تدعون من دون الله وأدعوی (۱)

پس جائیکه ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید عزت و گوشه گیری اختیار نماید علی علیه السلام بطریق اولی بایستی بوا-طه نبودن بار و بار عزت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ - کمان میکنم مراد از این عزت - عزت قلبی باشد که غالباً از آنها دوری و بیزاری جست نه عزت مکانی.

داعی - اگر جنابعالی بتناسیر فریض مرا جمعه نمائید می بینید که مراد از اعترال عزت مکانی بوده نه عزت قلبی بخاطر دارم که امام فخر رازی در ص ۸۰۹ جلد پنجم تفسیر کبیر گوید الاعترال للشیء هو التباعده والمراد انی افارقکم فی المكان و افارقکم فی طریقکم (۲)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود از خلق عزت و کناره گرفت بعد از آن بابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست او را گرفتند و در آتش انداختند خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

و در آیه ۲۰ سوره ۲۸ (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی علیه السلام را با خوف و ترس نقل فرموده فخرج منها خائفا یرقب قال رب نجنی من الظالمین (۳).

پس جائیکه پیغمبر اولوا العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا وصی رسول فرمود و عزت و کناره گیری معذور نمیشد.

و در سوره اعراف قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی علیه السلام باغزای سامری و بلزگر بهای او و سکوت هرون را با آنکه خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۶۹ فرماید واخذ برأس اخیه یجره الیه قال یا ابن

(۱) من از شما و بیانی که جای خدا میرشد دوری کرده و خدای یکتا را میخوانم.
(۲) اعترال الاجیری بمعنی دوری از آن میباشد و مراد ابراهیم از کله اعترلکم یعنی من از مکان و طریقه شما جدا می شوم و دوری مینمایم.
(۳) موسی از شهر با حال ترس از دشمن بیرون رفت و گت بار آنها مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.

ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی (۱)

پس طبق آیات قرآنی حضرت هرون علیه السلام پیغمبر و خلیفه منصوب حضرت موسی علیه السلام جهت تنها بودن و اینکه امت او را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شیعی سامری و شرک مسلم گوساله پرستی مردم سکوت اختیار نمود و قیام بسیف ننمود.

شبهت علی با هرون در موضوع خلافت
علی علیه السلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هرون و صاحب منزله هرونی معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحاً ذکر نمودیم) (۲) اولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آنطرف دید مانند جناب هرون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا بروایات اکابر علماء خودتان که قبلاً عرض شد وقتی آنحضرت را جبراً بمسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید خود را جبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هرون خبر میدهد که بموسی گفت یا بنی ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی - یعنی یا رسول الله به بین امت مرا تنها گذارده و ضعیف نموده و میخواهند مرا بکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعتهای قوم سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نمود تا جائیکه شبانه از مکه کربلا رفت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

جز برای آن بود که چون یاور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار برقرار اختیار نمود که الفرار بها لا یطاق من سنن المرسلین بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

(۱) از قرط غضب سر برادرش (هرون) را بسوی خود کشید (هرون) گفت (ای جان برادر ای فرزند مادرم) بر من خشکین میباش که من بانهایت کوشش و قداکاری هدایت تو را کردم آنها مرا خوار و زبون داشته تا آنجا که نزدیک بود مرا بقتل رسانند.
(۲) رجوع شود به ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۰ همین کتاب

شیخ - چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعتها را از میان بردارد .
داعی - حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین
عایشه نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باو فرمودند اگر این مردم قریب العهد بکفر و
زمان جاهلیت نبودند و نمیترسیدم که بقلب خود منکر آن شوند امر می نمودم خانه کعبه
را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خانه را بزمین متصل
میساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دودر برای آن قرار میدادم بسمت مشرق و مغرب
و بنیاد آن را پایایه بنای حضرت ابراهیم میرسانیدم .

آقایان از روی انصاف دقت کنید جائیکه رسول الله صلی الله علیه و آله با آن مقام و مرتبه عالیّه
الهیّه که برای ریشه کن نمودن شرك و کفر و آثار آنها سبعوت گردیده از صحابه خود
ملاحظه نماید (بنابر آنچه اکابر علماء خودتان نوشته اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی
بکار رفته نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبادا مسلمانان روی عادت عهد
جاهلیت انکار آن نمایند .

تصدیق نماید امیر المؤمنین علیه السلام اولی بود بعمل نمودن بآن سیره و دستور که در
مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت میکشیدند تا تلافی نموده و
ضربات خود را بآنحضرت بلکه باصل دین وارد آورند .

چنانچه فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب خود نقل
نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود امت از نو کینه ها در دل دارند و زود
است حد از من با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند من ترا امر مینمایم بصبر
و تحمل تا خداوند تورا جزا و عوض خیر عنایت فرماید .

ثابراً امیر المؤمنین علیه السلام یگانه را در مردی
بود که در زندگی ابداً خود را نمیدید و هر چه
میدید خدا میدید یعنی بتنام معنی فانی فی الله
بود خود و بسته گان خود و امامت و خلافت و
ریاست را برای خدا و دین خدا میخواست فلذا صبر

علیه قعود علی علیه السلام از جنگ با
مخالفین بعد از وفات پیغمبر ص
و صبر و سکوت آن حضرت
برای خدا

و تحمل و سکوت و عدم قیام آنحضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود برای
خدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیفتد و مردم بکفر اولیه بر گردند .

چنانچه موقعیکه فاطمه مظلومه مایوسانه بخانه برگشت در حالیکه حفص را
برده بودند خطاب نمود بامیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد اشتملت شمله الیچین و قعدت
حجره الظنن نفقت قادمة الاجدل فخا نك ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافة یزنی
نحلة ابی و بلفه ابنی - الخ - لفا جهر فی خصامی و الفتیه الدنی کلامی (۱) .
مخاطبه اش طولانی است مولانا علی علیه السلام تمام کلمات و خطابات را گوش داد تا
فاطمه سلام الله علیها ساکت شد آنگاه بمختصر جوابی بی بی را قانع نمود که از جمله
فرمود فاطمه - من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا
مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الأبد در مسجدها و مأذنه ها
برده شود ؟

گفت منتها آمال و آرزویم همین است فرمود پس در اینصورت باید صبر کنی چه
آنکه پدرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمن وصیتها نموده من میدانم باید صبر نمایم و الا قدرت
دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم ولی بدان که آنوقت دین از میان
میرود پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است
از حقی که از تو غصب نمودند .

بهین جهت صبر را پیشه خود قرار داد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد
دردستگی نشود چنانچه غالباً در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می نمود .

از جمله ابراهیم بن محمد تقی که از ثقات علماء
جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج و
علی بن محمد مدانی نقل مینمایند که چون طلحه
و زبیر بیعت را شکستند و بسمت بصره رفتند

بیانات علی علیه السلام در
علة قعود و سکوت بعد از
وفات رسول خدا (ص)

حضرت امیر علیه السلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند خطبه اداء نمود بعد از حمد و ثنای
(۱) مانند طفل در شکم مادر برده نشین شدی و چون شخص منم در کنج خانه پنهان گشته ای
و بعد از آنکه شاه پرمای بازها را در هم شکستی اکنون از برهای مرغان ضعیف عاجز گردیده ای
و توانایی بر آنها نداری اینک پس از اوقعاله (ابن بکر) بستم و ظلم عطاء و بعثیده پندم را وقتوت
و میشت فرزندان مرا میبرد با من آشکارا دشمنی میکند و در سخن گفتن بسختی با من مجادله مینماید .

پروردگار فرمود فان الله تبارك و تعالی لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله قلنا نحن اهل بيته و عصبته و ورثته و عترته و اوليائه و احق خلائق الله به لا ننازع حقه و سلطانه فيبيننا نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبينا منا و ولوه غيرنا فيكذلك والله العيون و القلوب منا جميعاً و خشت والله الصدور و ايم الله لولا مخافة الفرقة من المسلمين ان يعودوا الى الكفر و يعود الدين لكننا قد غيرنا ذلك ما استطعنا و قد ولي ذلك و لاة و مضوا لمسيلهم ورد الله الامر الي وقد بايعاني وقد نهضت البصرة لي فرقا جمعتم و يلقيا باسم بينكم (۱).

و نير ابن أبي الحديد و كلبي از علماء بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت بصره آنحضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود ان الله تعالی لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله استأثرت علينا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرایت ان الصبر على ذلك افضل من تفريق كلمة المسلمين و سفك دمايهم و الناس حدیثوا عهداً بالاسلام والدين (۱).

پس سکوت و تسلیم شدن آنحضرت بمقام خلافت آبی بکر و عمر از جهت رضانبود بلکه از یکطرف از تفرقه مسلمین و خونریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله برخلاف - و حاجه با آنها که همه فهمیدند

(۱) ما حصل معنى آنکه پس از رحلت رسول اکرم (ص) گفتیم ما اهل بیت و خویشان و وراثت و اولیاء آنحضرت و سزاوارترین خلائق بر تبه و مقام آنحضرت هستیم و منازعی برای حق و سلطه و سلطنت آنحضرت نداشتیم گروهی از منافقین دست بست هم داده خلافت را از ما گرفته بدیگری واگه از نموده بغدا قسم برای این امر چشمها و دلهاى ما گریان و آزرده گردیده و سینه ها از خشم و کینه پر گردیده بغدا قسم اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود که بقتراء برگردند بکفر هر آینه تغییر میدادیم خلافت را (ولکن سکوت اختیار نمودم) و آنان بامر خلافت مشغول شدند تا روزیکه مسلمانان با من بیعت نمودند در آن هنگام طلعه و ذبیر از کسانی بودند که نعت با من بیعت نموده و سپس بطرف بصره نهضت کردند بمتظور آنکه اختلاف کلمه بین شما مسلمانان و ایجاد دو دستگی را فراهم تا جنگ داخلی را برقرار نمایند.

(۱) پس از وفات رسول اکرم (ص) قریش جمعیت نموده خلافت حقی که از همه مردم ما سزاوارتر بودیم بآن از ما گرفتند من احساس نمودم که سبردراين مورد بهتر است از تحریق مسلمانان زیرا اگر صبر نکرده بودم اختلاف کلمه ایجاد و شکاف حقیقی بین من و مسلمین میشد و خونها ریخت میگردید چون مسلمانان تازه عهد با اسلام و دین بودند.

آنحضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی میباشد - آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله در دستگی ممکن بود از میان برود) بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان نوشته اند بیعت نمود و در مقام مساعدت بر آمد که فی الحقیقه مساعدت بدین مقدس اسلام بود نه رضایت و تصدیق بامر خلافت.

چنانچه در نامه ای که برای اهل مصر بوسیله مالک اشتر فرستاد همین معنی را متذکر شد و صریحاً نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده اینست عین عبارت نامه آنحضرت که ابن ابی الحدید هم در ص ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل نموده است.

نامه علی علیه السلام باهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمداً صلى الله عليه و آله نذيراً للعالمين و مهيمناً على المرسلين فلما مضى صلى الله عليه و آله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلثني في روعي ولا يخطر ببالى ان العرب ترعج هذا الامر من بعده صلى الله عليه و آله عن اهل بيته و لا انهم منحوه عني من بعده !! فما راعني الا اني ايل الناس على فلان يبايعونه فاستكت بيدي حتى رایت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد صلى الله عليه و آله فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان أرى فيه لئما اوهد ما تكون المنصية به على اعظم من فوت و لا يتكم التي انما هي متاع ايام فلائل يزول منها ما كان كما يزول الراب او كما يتقنع السحاب فهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق و احطم ان الدين و تهنه (۱).

(۱) خداوند سبحان محمد (ص) را بر انگیخت برای ترسانیدن جهانیان و گواه بر پیشبران چون آنحضرت در گذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند بغدا سوگند دلم راه نمیداد و بغاطرم نمیگذشت و باور نمیکردم که عرب پس از آنحضرت خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند و نه آنکه پس از آن بزرگوار (با همه سفارشات و نصوص بارزه) آنرا از من باز دارند؛ مرا برنج نیفکند مگر شتافتن مردم بر فلان (ابن بکر) که با او بیعت کنند پس دست خود را (از بیعت) نگاهداشتم تا آنکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و اسلام برگشتند و میخواستند دین محمد را از بین ببرند پس ترسیدم اگر بیاری اسلام و مسلمانان بپردازم رخنه یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد که کلای چند روزی است که آنچه از آن- ایمن میشود از دست می رود مانند آنکه سراب زایل میگردد با چون ابر از هم باشد میشود پس میان آن پیش آمدها و تباهاکاریها بر خاست تا آنکه جلو نادرستی و تباهاکاری گرفته شد از بین رفت و دین آرام گرفت و باز ایستاد.

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر .

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۵ جلد دوم شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبدالرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت محمد بن ابی بکر - امیر المؤمنین علیه السلام خطبه مفصلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار ناراضیتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که مینویسد مردی گفت «یا بنی ایطالب انک علی هذا الامر لحریص ، فقلت انتم احرص منی و ابعده ، اینا احرص ؟ انا الذی طلبت میراثی و حقی الذی جعلنی الله و رسوله اولی به ؟ ایا انتم اذ تضربون وجهی دونه ، و تحولون بینی وینه فبهتوا و الله لایهدی القوم الظالمین (۱) » .

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آنحضرت که وقت اجازه گفتارش را نمیدهد معلوم میشود علت عدم قیام و تسلیم - و بیعت نمودن بعد از شش ماه (بعقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای بخلافت آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام بحق میکرد محققاً جمعی هم اطراف آنحضرت را میگرفتند (چنانکه مکرر آنحضرت را ترغیب بقیام نمودند) آنکاه جنگ داخلی شروع میشد پیغمبر هم تازه از دنیا رفته مسلمانان هم قریب العهد بکفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملاً استقرار پیدا ننموده بود لذا وقت بدست بیگانگان و آغادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر منافقین میافشاد بساط عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان میرفت

(۱) ای سر ای طالب در طلب خلافت چه قدر خریص میباشی گفتیم شما خریص تر از من و دورتر از آن مقام میباشید - کدام يك از ما خریص تر میباشیم - آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب مینمایم و اولی آن هستم - یا شما که (بدون آنکه حق داشته باشید) مرا از حق خویش باز داشتید و میان من و حق ثابت من حاجز و حائل شدید ، پس مبهوت گشته و از جواب باز ماندند - و خداوند متعال هرگز ظالمان را هدایت نکند .

چون امیرالمؤمنین علیه السلام عالم و دانای بحقایق بود رسول خدا هم باو خبر داده بود میدانست که اصل دین از میان نمیرود مثل دین در میان مردم مثل آفتاب است ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد . (چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت)

پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دودستگی تشکیل شده و باعت تفرقه مسلمین گردد و فرصتی بدست دشمنها بدهد که اصل دین را از میان ببرند ولو رسول خدا خبر بقیای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها بعقب میافتاد .

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضر با مناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام بچنگ نمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود

چنانچه در اول خطبه ششماه اشاره باین معانی
خطبه ششماه
نموده که فرمود اما و الله لقد تفهصها فلان

(این ابی قحافة) و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریحی بنحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدت دونها ثوباً و طویت عنها کشحاً و طففت ارتای بین ان اصول ید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتما احجی فصبرت و فی الهمن فذی و فی الحلق شجی اری لرائی لها حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (۱) .

(۱) سرگنه بعداوند که بسر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانده پیراهن پوشیده و حال آنکه میدانست مقام من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا میباشد علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود و هیچ پروازکننده ای در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمیرسد پس جامعه خلافت را رها و بپلوی از آن تپمی نموده و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (یعنی بدون یار و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بسیرد دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم در حالیکه چشمانم را خاشاک و غبار و کلویم را استخوان گرفته بود میراث خود را تاراج و غارت رفته میدیدم تا آنکه اولی (ابی بکر) راه خود را بانتها رسانید و خلافت را باغوش (عمر) بعد از خود انداخت .

نما آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آنحضرت که وقت مجلس پیش از این اجازه نمیدهد مزاحمت دهم بمقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آنحضرت خبر دهد گمان میکنم کافی باشد.

اشکال در خطبه شقیه شیخ - اولاً در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمیشود. ثانیاً این خطبه مربوط با آنحضرت

نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق بخطبات آنحضرت نموده و الا آن جناب اصلاً از خلافت خلفاء رضی الله عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و بعمل کرد آنها هم راضی بوده.

داعی - این بیان شما مربوط با فراط در تعصب است والا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلتنگیهای آنحضرت فقط اختصاص با این خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمائید.

واما اشکال شماراجع باین خطبه که آنرا از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار الدین رضوان الله علیه بحساب آوردید جسارت نمیکم که بگویم عناد و زبیدید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل پیروی نمودید بعضی از متعصبین متأخرین اسلاف خود را.

فقط میگویم وقت در مطالعات نمی نمائید و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید میدانستید که نقل این خطبه از مولانا امیرالؤمنین صلوات الله علیه محقق الوقوع است بشهادت اکابر علماء خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید و شیخ محمد عبده مقتی دیار مصر و شیخ محمد خضری درص ۱۲۷ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدور این خطبه از آنحضرت نموده و آنرا شرح نموده اند.

فقط عده ای از متعصبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شبهات نمودند و الا زیاد از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنی که شرح بر نهج البلاغه نوشته اند احدی از آنها نفوه بچنین عقیده ای ننمود.

اشاره بحالات سید رضی

علاوه مقام و روح و تقوای عالم ربانی سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه بالاتر از آن است

که چنین نسبتی را با او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب با آنحضرت نموده باشد.

بعلاوه مطلقین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد وقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیّه مندرجه در آنها پی برده اند که نه برای سید رضی بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال بغیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخرین شیخ محمد عبده مقتی دیار مصر اعتراف باین معنی نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت بکار رفته ثابت میکند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا صلوات الله علیه دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق میباشد.

کلمات و خطب و رسائل سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه نظماً و شراً در دفتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم میگردد که بینهما بون بعید.

كجا صحبت خاک با عالم پاک كجا صحبت ذره با آفتاب

چنانچه ابن ابی الحدید نقل مینماید که معدق بن شیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت نه برای رضی و نه برای غیر رضی ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع بکار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم اهداً طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمیشود.

خطبه شقیه قبل از ولادت

سید رضی ثبت در کتب بوده

گذشته از قواعد علمیه و موازین عقیده جمیع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین

و پدر مرحومش ابو احمد نقیب الطالبین این خطبه را روایت نموده اند .
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید این خطبه شریفه را زیاد دیدم
در تصانیف شیخ خود ابو القاسم بلخی امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسی که قبل
از ولادت سید رضی بمدت طولانی ثبت گردیده .

و نیز زیاد دیدم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامذه
شیخ ابو القاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سید رضی وفات نمود .
و نیز نقل نموده از شیخ ابی عبدالله بن احمد معروف باین خشاب که گفته این
خطبه را در کتبی دیدم که دوست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند بلکه
این خطبه را بخطوط علمائی دیدم از اهل ادب که قبل از ولادت والد رضی ابو احمد نقیب
الطالبین نوشته شده است .

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم در شرح
نهج البلاغه نوشته است که من بااتم این خطبه را در دو جا یکی بخط و زیرین فرات که
زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان الله علیه نوشته بودند .
دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی یکی از شیوخ
معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده .

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پا های بی جایی که
متعصبین از متأخرین علماء شما نموده اند .

گذشته از همه دلائل و شواهد وقتی فرضیه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح
میبود که سایر خطب و حکایات و در ذللهای آنحضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت
گردیده (که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود .

مگر نه ابن ابی الحدید در رس ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج خطبه آنحضرت را مفصلاً نقل
نموده که میفرماید من از اول امر با رسول خدا ﷺ بودم تا دم مرگ که در سینه من جان
داد بکمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من
اولی و احق با آنحضرت کسی نبود تا آخر خطبه که بحال خود و مخالفین اشاره نموده تا

آنجا که فرموده **الذی لا اله الا هو انی لعلى جادة الحق وانهم لعلى مزلة الباطل (۱)**
باز هم میفرمائید **علی علیه السلام** مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ
نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده !!

جناب شیخ عزیز حق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت
چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) که میفرماید **یریدون ان یطفؤا نور
الله بافواههم ویابی الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافرون (۲)** تصدیق خواهید نمود .
چراغی را که ایندیر فرورزد کرا بله پف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد
شیخ - چون خیلی از وقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی
خستگی صحبت میفرمائید مقتضی است مجلس ختم شود بقیه مطالب و جواب جنابعالی بماند
فردا شب بامید خدا .

جلسه دهم

لیله یکشنبه صیم شعبان المعظم ۴۵

(اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشریف آوردند بمناسبت شب عید سعید)
(میلاد سعادت بنیاد حضرت اباعبدالله الحسین ارواحنا فداه و علیه الصلاة والسلام شربت و)
(شیرینی مفصلی صرف شد خواستیم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبدالقیوم خان)
(تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و جای بیانی نمودند)
نواب - قبله صاحب خیلی عنبر میخواستیم از جسارتی که مینمایم چون موضوعی
پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد چنانچه اجازه فرمائید قبل از
رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را بعرض رسانم .

(۱) قسم بآن خدا بیکه غیر از او خدای نیست بدرستی که من در جاده و شاهراهم و مخالفین
من بر مزله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب میباشد .
(۲) میخواهند اعادی که خاموش کنند نور خدا را بدنهای خود (یعنی بتهمتها و بدها و
ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند کافران .

داعی - البته خواهش میکنم فرمائید برای استماع حاضریم .

سؤال از مقام علمی
عمر و جواب آن

نواب - امر و توضیح جمعی در منزل بنده بودند تمام مجلس ذکر خیر جنابعالی بود در اطراف مذاکرات شبها گفتگو میشد روزنامه ها و مجلات خوانده

میشد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم یکی از بنده زاده ها (عبدالعزیز) که در کالج و اسکول^(۱) اسلامی تحصیل مینماید بمن گفت که چند روز قبل در کلاس درس استاد معظم ما ضمن گفتار خود بمناسبتی گفتند یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره خلیفه ثانی عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ایطالب کرم الله وجهه و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم رضی الله عنهم خلیفه عمر رضی الله عنه برجسته تر واقع از همه بوده حتی علی بن ایطالب کرم الله وجهه که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل میماند بخلیفه ثانی عمر رضی الله عنه مراجعه میکرد و استمداد از قطانت و علم و دانش

(۱) کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید البنا فرهنگ است در خارج شهر پشاور که در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شده و تاسیس آن بهمت و الای نواب صاحبزاده عبدالقیوم خان که از محترمین رجال اهل نشن بوده ساخته شده است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک صد هزار روپیه باشد) خرج آن بنای عالی شده است و فقط اختصاص بدانش آموزان شب خواب دارد متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدایی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیل اند مخصوصاً علوم عالیه دکترا و فلسفه در آنجا تدریس میشود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم محصلین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای یومیه را در آن مسجد بیجاات ادا نمایند .

و در قسمت شالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی حتماً در آن سالن سخنرانی میشود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش بیلا دارای هر دین و مذهب هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخن دانی گردند چنانچه از داعی هم تقاضا نمودند روزی که برای بازدید آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم قریب یکساعت در حضور قریب چهارصد محصل و اساتید و محصلین دانشمند و کارکنان آن دستگاه با عظمت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نمودیم و در وقت فریادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شرحی نوشته و از خود یادگار گذاردیم

مینمود خلیفه هم حل مشکلات علمی و مسائل فقهیه علی را مینمود ؟!!

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقاً همین قسم بوده زیرا علماء ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده .

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم سکوت اختیار نمودم بالاخره باقیان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع بصحبت این موضوع را مطرح میکنم چون علمای فریقین حاضرند لابد حل این مطلب بزرگ میشود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود لذا جسارت ورزیده متمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی باورش علمی هر يك از صحابه یریم و بدانیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته اند بنده زاده و دوستان هم برای اخذ نتیجه شرفیاب اند امید است ما را مستفیض فرمائید که مخصوصاً بنده زاده اگر متزلزل است ثابت گردد .

داعی - (رو بجناب یوسف علی شاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده سؤال نمودم آیا چنین است ایشان فرمودند نمیدانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است) .

داعی - خیلی محل تعجب است از کویندة این حرف هر که بوده که از کجا این حرفها را آورده ، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بیعلم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعائی نموده اند و اگر نفرات متعصبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری بکار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بمالایرضی صاحبیه میباشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتمی نموده موضوع قطانت و هوس و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابدأ بحث و بیانی نشده

علی القاعده ابوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند بایستی بانی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمدها دست بدامان علی رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه میشده است.

مخصوصاً ابن ابی الحدید آورده که عبدالله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبدالله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمدها و سؤالهای فقهی که از او مینمایند عبدالله جواب بدهد.

شیخ - (بارنگ پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعی که اساس دین است بی بهره بوده.

داعی - اولاً تمنا مینمایم ملایم باشید عصبانی و تند نشوید ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحة و کنایه اهاانتها نمودید مشرک و کافر و اهل بدعت بما گفتید ابدأ از جا در ترفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان اهاانتهای شما را بر گرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمائید.

هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان میگردد. ثانیاً منلطفه فرمودید داعی نکتم خلیفه بی بهره بوده بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته این هم فقط ادعا نیست ، بلکه میگویم و میایمیش از عهده برون .

شیخ - دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده .

داعی - دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و

مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند بعلاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است .

شیخ - اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید

داعی - چند خبری که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم میگذارم .

مجاوب نمودن زنی عمر را
در يك مسئله شرعی

اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در

ص ۱۳۳ جلد دوم در المنثور و ابن کثیر در ص

۴۶۸ جلد اول تفسیر و جار الله زمخشری در ص ۳۵۷

جلد اول تفسیر کشاف و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن ضمن سوره (نساء) و قرطبی در ص ۹۹ جلد پنجم تفسیر و ابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن و سندی

در حاشیه جلد اول سنن ص ۵۸۳ و بیهقی در ص ۲۳۳ جلد هفتم سنن و قسطلانی در ص

۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری شرح صحیح بخاری و متقی هندی در صفحه ۲۹۸ جلد هشتم

کنز العمال و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک و ابوبکر باقلانی در ص

۱۹۹ تمهید و عجلونی در ص ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء و قاضی شوکانی در ص ۴۰۷ جلد

اول فتح القدر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد اول و ص

۹۶ جلد سیم شرح نهج و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی

در مناقب و ابن اثیر در نهاییه بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه

والفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل

اصحاب خطبه ای خواند و اظهار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زتش را از

چهار صد درهم زیادتش نماید او را حد میزنم و آن زیادتی مهر را از او میگیرم و داخل

در بیت المال مسلمین مینمایم ۱۱۴ .

زنی از میان جمعیت صدا زد عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام الله تعالی عمر

گفت البته کلام الله تعالی زن گفت مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴

(نساء) میفرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آیتهم احدیهن قنطاراً فلا

عمر از شنیدن این آیه وحاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت **كَلِمَةً مِنْ عَمْرِ حَتَّى الْمَخْدِرَاتِ فِي الْحِجَالِ (۲)** .

آنکاه بر کشت بالای منبر و گفت اگر چه شمارا مشع کردم از اینکه زیاده از چهار صد درهم مهر و صدق برای زنها قرار ندهید اینک بشما اجازه میدهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطاء نمائید مانعی ندارد .

از این خبر استفاده میشود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقهیه نداشته و الا چنین بیانی نمی نمود که در مقابل يك زن عالمه مجاب شود و بگوید **امرأة اصابت ورجل اخطاء ۱۹** .

شیخ - خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردم را پیروی سنت و ادار کند در کمی مهر اگر چه بحسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما تر کش اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره فلذا گفت بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید .

داعی - این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الا اظهار عجز و اقرار بخطاء نمی نمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه تر هستید حتی زنان در حجله ها بلکه در جواب آن زن همین بیان شمارا مینمود .

علاوه هر عاقلی میداند برای امر سنت مرتکب فعل حرام نباید شد زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی را که بحکم قرآن بعنوان مهر مالک شده و داخل در بیت المال نمودن ابدأ مشروع نمیشد .

از همه اینها گذشته اجراء حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده عمل بیجائی است در فقه اسلامی هم چو محلی در باب حدود سراغ نداریم اگر شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود - هم چو حدی وجود ندارد تصدیق فرمائید ادعای معلم بیجا بوده .

(۲) اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر بجای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید .
(۲) تمام شما فقیه تر و داناترید از عمر حتی زنان مغرور در حجله ها .

اطهار عمر از وفات پیغمبر بعد که آنحضرت نمرده

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر میشد از روی عصیانیت برای مرعوب نمودن طرف میگفت حد میزنم چنانچه امام احمد حنبل در

مسند و حمیدی در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا **ﷺ** از دنیا رفت عمر نزد ابی بکر رفت و گفت میترسم **عمر** نمرده باشد و حيله کرده (یعنی خود را بمردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا اینکه چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده سیاست رساند پس هر کس گوید رسول خدا مرده من او را حد میزنم ابی بکر چون این جملات را شنید او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتار ها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد چون این خیر را بعلی **علیه السلام** دادند با عجله و شتاب خود را بجمعیت رسانید فرمود ای قوم این چه هیاهوی بی دانشی است که بر پا نموده اید مگر فراموش نموده اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله باو اعلام داشت **اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ مَيِّتُونَ** یعنی تو میمیری و امت تو هم میمیرند پس بحکم این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت این استدلال علی **علیه السلام** مورد قبول امت واقع شد و یقین بموت آنحضرت نمودند عمر گفت گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم !!!

ابن اثیر در کامل و نهایه و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل و عدم ای دیگر از علماء مینویسند که چون عمر فریاد میزد هرگز پیغمبر نمرده است ابی بکر خود را باو رسانید و گفت مگر نه اینست که خداوند میفرماید

اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ مَيِّتُونَ و نیز فرموده **اَفَانِ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ (۱)** .

آنکاه عمر ساکت شد و گفت گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم حالا یقین کردم که وفات نموده .

شما را بخدا تصدیق مینمائید که معلم متعصب بی علم ادعای بیجا نموده .

(۱) اگر او نیز بر سر که باقتل و شهادت درگذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود آیه ۱۳۷ سوره ۳ (آل عمران) .

امر نمودن عمر بر جرم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی عليه السلام او را با شتاب در حکم

از جمله دلائل آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل مینماید که در زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند فوری عمر امر بر جرم مردان داد در آن هنگام حضرت علی عليه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید بعمر فرمود حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی عمر گفت یا علی زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است حضرت فرمودند حکم زنا نسبت بمراتب اختلاف پیدا میکند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد عمر گفت آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهة آنکه مکرر از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که میفرمود علی اعلمکم و اقساکم یعنی علی دانا تر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما میباشد.

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند اولی را حاضر نمودند امر بضر ب عنقه و امر بر جرم الثانی و قدم الثالث فضر به فقدم الرابع فضر به نصف الحد خمسين جلدة فقدم الخامس فعززه (۱).

عمر متعجب و متحیر شد گفت کیف ذلك يا ابا الحسن چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در يك حکم نمودی حضرت فرمود فاما الاول فكان ذمياً زنی بمسئمة فخرج عن ذمته والثاني محصن فرجناه و اما الثالث فقير محصن فضر بناه و الرابع عبد فحدته نصف و اما الخامس فمغلوب علي عقله ففررناه فقال عمر لولا علي لهلك عمر لاعتقت في امة لست فيها يا ابا الحسن (۲).

(۱) امر فرمود اولی را کردن زدند و دومی را سنگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد نازدند چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا باو زدند پنجمی را بیست و پنج تازیانه حد نازیدند.

(۲) اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با زن مسلمانی زنا کرده بود از ذمه بیرون رفته حکم او کشتن و کردن زدن بود و دومی مرد زنی بود که زنا کرده سنگسارش نمود و سیمی مرد بی زن بود که زنا نموده صد تازیانه حد زنا زدیم چهارمی غلامی بود که زنا کرده حدش نصف حد آزاد بود پنجاه تازیانه زدیم و پنجمی ابله و کم عقل بود لذا تعزیرش نمودیم به بیست و پنج تازیانه - پس عمر گفت اگر علی (در این واقعه نبود خطای حکم من سبب هلاکت من شده بود) خدا نکند يك روزی در امتی باشم که تو یا علی در آنجا نباشی.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ امر نمودن عمر بر جرم زن حامله و منع نمودن علی او را

کفایت الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام و امام احمد بن حنبل در مسند و بخاری در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۵ باب ۱۴ ینایع الموده از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در ص ۴۶۶ اربعین و محب الدین طبری در ص ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضرة و خطیب خوارزمی در ص ۴۸ مناقب و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۳ مطالب السؤل و امام الحرم در ص ۸۰ ذخایر العقبی نقل مینماید اتی عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه امرأة حامله فمئلتها فاعترف بالفجور فامر بها بالرجم فقال علی لعمر سلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها وقال عجزت النساء ان یلدن علیاً ولولا علی لهلك عمر وقال اللهم لا تبغنی لمعضلة لیس لها علی حیا (۱).

و نیز امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ص ۸۱ ذخایر العقبی و سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینایع الموده از حسن بصری و ابن حجر در ص ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری و ابی داود در ص ۲۲۷ جلد دوم سنن و سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکره و ابن ماجه در ص ۲۲۷ جلد دوم سنن و مناوی در ص ۳۵۷ جلد چهارم فیض القدیر و حاکم نیشابوری در ص ۵۹ جلد دوم مستدرک و قسطلانی در ص ۹ جلد دهم ارشاد الساری و بیهقی در ص ۲۶۴ جلد هشتم سنن و محب الدین طبری در ص ۱۹۶ ریاض النضرة و بخاری در صحیح باب لایرجم المجنون والمجنونة بالآخره اکابر علماء خودتان متکاثراً نقل نموده اند که

(۱) زن حامله را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند پس از او سؤال نموده اعتراف کرد بزنا امر داد رجم و سنگسارش نمایند پس علی علیه السلام بخلیفه فرمود حکم تو در باره او مجری است ولی بر طغلیکه در رحم دارد تو را تسلطی نباشد (زیرا آن بیجه بیگناه است قتلش جائز نیست) زن را رها کردند براه خود رفت آنکاه عمر گفت عاجزند زنان عالم که بزاینده مثل ومانند علی اگر علی نبود عمر هلاک شده بود - و نیز گفت خدا یا مرا مکدر در امر پیچیده و مشکلی که علی زنده باشد در آن امر .

روزی زن دیوانه‌ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده بعد از اعتراف بزنا خلیفه امر بر جرم و سنگسارش نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود فرمود خلیفه چه میکنی سمعت رسول الله يقول رفع القلم عن ثلثة عن النائم حتى يستينظ و عن المجنون حتى يبرء و يعقل وعن الطفل حتى يحتلم قال فخلا سبيلها (۱).

و این السمان در کتاب المواقفه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعضی از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینها را ندارد گمان میکنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده اند تصدیق مینمائید معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است کاملاً بی اطلاع بوده و روی هوای نفس و تعصب بیان نموده قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلم عند الفریقین است در میان تمام اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اعلم واقفه و اکمل از امیر المؤمنین علیه السلام وجود نداشته چنانچه نور الدین بن صباغ مالکی در فصل سیم فصول المهمه ص ۱۷ در حالات آنحضرت نوشته :

فصل فی ذکر شیء من علومه فمنها علم بیان ابن صباغ مالکی در فضائل الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال و علوم علی علیه السلام و نصب و الحرام فقد کان علی مطلعاً علی غوامض و حودن پیغمبر آنحضرت را احکامه منقاداً له جامعاً بزمامه مشهوداً له فیہ بعلو محله و مقامه و لهذا خصه رسول الله صلی الله علیه و آله بعلم القضاء

(۱) شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود قلم از سه کس برداشته شده از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد و از بیجه تا محتمل شود (یعنی بسن رشد و تکلیف برسد) پس رها کردند آن زن دیوانه را برای خود رفت

کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمة الله علیه فی کتابه المصاییح مرویاً عن انس بن مالک ان رسول الله لما خصص جماعة من الصحابة کل واحد بفضیلة خصص علیاً بعلم القضاء فقال صلی الله علیه وسلم واقضاکم علی علیه السلام (۱). و نیز همین حدیث علی علیه السلام را محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنکه گوید و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم واقسامه قد جمعها رسول الله لعلی دون غیره یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصاً برای علی علیه السلام جهت آنکه حق قضاوت برای کسیستکه احاطه بر جمیع علوم داشته باشد بعلاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت و زکات و دور بودن از سهو و غفلت - وصیغه افعال التفضیل (در حدیث) بتمام معنی اثبات این مرام مینماید و بعد از آن با دلایل بسیاری مشروحاً بیان نموده که علی علیه السلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است انتهى.

پس آقایان محترم بعد از دقت در احادیث و آورده و مطابقت نمودن با بیانات محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی علم تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جایی نموده زیرا مقام مقدس علی علیه السلام بالاتر از آنست که محل قیاس با احدی از صحابه قرار

گیرد این آقای معلم کاسه از آتش گرم تر است زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السلام

(۱) ما حصل کلام این عالم منصف است که در این فصل اشاره بعلوم علی علیه السلام نموده و میگوید از جمله علوم که اختصاص بعلی علیه السلام داشته علم فقه بوده که مغل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است پس بتحقیق علی علیه السلام مطلع بر غوامض احکام و آگاه بر حقایق اشیا بوده و هر حکمی را در محل و مقام خود مشهوداً میدادست بهمین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان همه امت اختصاص داد علی را بعلم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بتوی در کتاب مصاییح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعی که هر يك از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین مینمود علی علیه السلام را اختصاص داد بقضاوت و فرمود علی از همه شما (صحابه و امت) بقضاوت اولی میباشد.

یعنی فقه از همه و احاطه بر همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است بعلاوه شرائط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته اند و تمامی آنها باخلاق موافق و مخالف در علی علیه السلام موجود بوده لذا پیشبر فرمود افضاکم علی.

اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است **لولا علی لهلك عمر** هر گز رضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را باور دهند واقعا این نوع از تمجیدها تعریف **بمالایرضی** صاحبه میباشد. (مراجعه شود به صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

برخلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراطی امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در مسند و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده و محب الدین طبری در ص ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضره از قول معاویه نقل نموده اند که میگفت **ان عمر بن الخطاب اذا شکر علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنه (۱)** حتی ابو الحجاج بلوی در ص ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الفباء) نقل مینماید که وقتی خبر شهادت علی رضی الله عنه بمعاویه رسید گفت **لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابيطالب** یعنی فقه و علم بمردن علی رضی الله عنه از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل مینماید که میگفت **کان عمر رضی الله عنه یتعوذ من معضلة لیس لها ابو الحسن (۲)**.

و ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید **کانت الصحابه رضی الله عنهم یرجعون الیه فی احکام الكتاب و یاخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی عدة مواطن لولا علی لهلك عمر و قال صلی الله علیه و سلم اعلم امتی علی بن ابيطالب (۳)**.

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ بدست میآید معلوم میگردد که خلیفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل مابه الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی میکرده که هر يك از صحابه حاضر بودند او را متنبه و

(۱) هر زمانیکه امری بر عمر بن الخطاب مشکل میشد مراجعه مینمود بعلی علیه السلام و از او اخذ میکرد و حل مشکل مینمود.

(۲) بیوسته عمر پناه میبرد بغداد از امر پیچیده ای که علی علیه السلام در او نباشد.

(۳) صحابه پیغمبر در احکام قرآن مراجعه بعلی علیه السلام مینمودند و فتاوی از او میگرفتند کما آنکه عمر در مواطن متنبه گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود داناترین امت من علی بن ابيطالب میباشد.

متوجه باشباه میساختند.

شیخ - خیلی بی لطفی میفرمائید که چنین نسبتی بخلیفه میدهد آیا ممکنست که خلیفه رضی الله عنه در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد.

داعی - این بی لطفی را داعی ننمودم بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ - ممکن است از آن اشتباهات باز کر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مقتری رسوا گردد.

داعی - اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم باقتضای وقت مجلس یکی از آنها اشاره مینمایم.

اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح و صحیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۶۵ و ص ۳۱۹ جلد چهارم مسند و بیهقی در ص ۲۰۹ جلد اول سنن و ابی داود در ص ۵۳

جلد اول سنن و ابن ماجه در ص ۲۰۰ جلد اول سنن و امام نسائی در ص ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن و دیگران از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت من جنب شده ام و آبی نیافتم که غسل نمایم نمیدانم چکنم خلیفه گفت هر گاه آب نیافتی نماز ممکن تا آب بدستت بیاید و غسل نمائی! عمار یاسر از صحابه حاضر بود گفت ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من و تو بر حسب اتفاق احتیاج بغسل پیدا نمودیم چون آب نبود تو نماز فخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را بزمین بمالم لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم حضرت تبسمی نموده فرمودند در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را باهم بزمین زده و بعد هر دو کف را باهم بییشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را استرا بر پشت دست چپ مسح نمایند.

پس چرا اینک خلیفه میگوئی نماز نخواند؟ عمر - چون جوابی نداشت - گفت ای عمار از خدا بترس !!

عمار گفت آیا اجازه میدهی که این حدیث را نقل نمایم گفت **تولیک ماتولیت** یعنی تو را واگذار کردم بآنچه میخواهی.

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل گردیده قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده . چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز حضراً و سرفراً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است علاوه صریحاً در آیه ۹ سوره ۵ (مائده) خوانده است که میفرماید **فلم تجدوا ماء فیتمموا صعیداً طیباً (۱)** . آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید بمرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان در صورتیکه قرآن مجید فرماید آب نیافتی باز من پاک تیمم نما .

اتفاقاً مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و مابیه الابتلاء عمومی است که مانند وضو و غسل هر مسلمان عامی آن را میداند تا چه رسد بقرد صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آنکه باید بمردم تعلیم نماید برای عمل کرد خود حتماً باید بداند .

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالمی عامداً عوضی گفته و یا غرض اخلال در دین بوده ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته بهمین جهت بوده که علماء خودتان نوشته اند بعدالله بن مسعود فقیه صحابی میگفت از من جدا مباش که هر گاه از من سؤالی مینمایند تو جواب آنرا بدهی !!

الحال آقایان باتوجه کامل قضاوت نمایند چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده وسطیحی که در اخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده با آنکسیکه احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است .

(۱) پس اگر آب نیاید با خاک پاک تیمم نماید .

شیخ - غیر از رسول خدا ﷺ چه کسی میتواندست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد .

داعی - بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته مگر باب علم آنحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه . که خود آنحضرت فرمود علی اعلم از شما میباشد .

چنانچه ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب خود نقل مینماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب **تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده**

سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسش میکنند بدون معطلی جواب میدهی حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد فرمود چند انگشت در دست من است فوری گفت پنج انگشت حضرت فرمود چرا تأمل نکردی و فکر نمودی گفت محتاج بفکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود حضرت فرمود تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است لذا در جواب سؤالات فوری بی تأمل و تفکر جواب میدهم .

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حب و بغض و تعصب آقای معلم بی انصاف اقراطی در يك هم چو اسکول با عظمتی حرف پوچ بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله ﷺ در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه مینموده و سبب حیرت جوانان بیخبر گردد .

اینک خبری بیاد آمد که برای ثبوت مزام بعرض آقایان میرسانم .
دفاع نمودن معاویه از مقام علی **عنه السلام**

ابن حجر مکی متعصب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم ص ۱۱۰ سواعق ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میرسید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده اند که

مردی از معاویه سؤالی نمود گفت آفر از علی پیرس که دانا تر است عرب گفت جواب
 تورا خوشتر دارم از جواب علی معاویه گفت بد سخنی گفتی گرهت رجلا کان رسول الله
 بهره بالعلم غراً و لقد قال له الت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لانبی
 بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه (۱) .
 بمقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء (۲) .

کفایت میکند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السلام بمقام آنحضرت - پس است
 برای اثبات این معنی آنچه را که اکابر علماء شما عموماً مانند نورالدین بن صباغ مالکی
 در فصول المهمه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و امام احمد بن حنبل در مسند
 و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در منابع الموده و غیر آنها در کتب
 معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت لولا علی
 لهلك عمر بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل
 پیچیده علی نباشد کار مشکل میشود و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود . (مراجعه
 شود بصفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب) .

از جمله نورالدین مالکی در فصول المهمه ص ۱۸
 فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد
 خلیفه عمر آوردند که در حضور جمعی از او پرسیدند
 کیف اصبحت چگونه صبح کردی گفت :
 اصبحت احب الفتنه و اکره الحق و اصدق
 اليهود والنصارى و اؤمن بمالم اراه و اقر بمالم یخلق (۳) .

اقرار نمودن عمر به جز در مقابل
 سؤالات مشکله و اعتراف باینکه
 عمر علی نبود کار
 مشکر میشد

(۱) کراهت داری از کسیکه پیغمبر «ص» او را تلقین علم میکرد هر آینه بتحقیق باو فرمود
 تو از من بنزله هاوونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نباشد و هر وقت بر عمر امری مشکل
 و پیچیده میشد از علی سؤال میکرد و رای او را میگرفت .
 (۲) فضیلت آنست که دشمنان شهادت و گواهی بآن دهند .
 (۳) صبح کرده ام دو حالتیکه فتنه را دوست میدارم و اکره دارم حق را و تصدیق مینمایم
 یهود و نصاری را و ایمن دارم بمال آنرا و اقر میگویم بچیزیکه خلق نشده .

عمر امر کرد بروند علی علیه السلام را بیاوند وقتی امیر المؤمنین علیه السلام آمد قضیه را
 خدمت آنحضرت عرض کردند فرمود صحیح گفته اینک گفته فتنه را دوست میدارد
 مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرموده انما اموالکم و اولادکم
 فتنه (۱) .

و اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده مرادش مرگست چنانچه در قرآن فرماید
 و جائت سكرت الموت بالحق (۲) .

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق مینمایم مرادش قول خدای تعالی است
 که میفرماید قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست
 اليهود علی شیء .

یعنی یهود گفتند نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند یهود برحق نیستند یعنی
 هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب مینمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق
 میکنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب مینمایم .

و اما اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که ندیده ام یعنی ایمان بخدای لایری دارم
 و اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که خلق نشده یعنی موجود نشده مرادش قیامت است
 که هنوز وجود پیدا ننموده ، عمر گفت اعوذ بالله من معضلة لاعلی لها (۳) .

همین قضا را بعضی مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایت الطالب
 بطریق دیگر مبسوطتر از حدیثه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند .

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر
 و عمر در جواب مانده و علی علیه السلام در مقام جواب بر آمده مخصوصاً علماء یهود و نصاری
 و ارباب ماده و طبیعت وقتی میآمدند و مسائل مشکله سؤال میکردند فقط علی علیه السلام بود
 که جواب معضلات آنها را میداد

فلذا باقرار اکابر علماء خودتان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری

- (۱) این است و جز این نیست که اولاد و اموال شافتنه و اسباب امتحان اند آیه - ۲۸
 سوره ۸ (انفال) .
 (۲) و هر آینه بیبوشی و سستی مرگه بحق و حقیقت فرا رسید آیه ۱۸ سوره ۵۰ (ق) .
 (۳) بنام میبرم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد .

در تفسیر و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در ص ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السنول و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ص ۱۹۴ جاد دوم ریاض الضررة و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم و ص ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ خود و محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب و جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقیدین و حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایة المرتاب و محمد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکرة خواص الامه باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکی متعصب متوفی ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقة و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و علامه ابن قیم جوزیه در ص ۴۷ و ۵۳ طرق الحکمیه قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصاً مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی علیه السلام نموده بالاخره نزدیک بتواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه السلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته: اعوذ بالله من معضلة ليس فيها ابو الحسن وبعضی اوقات میگفت لولا علی لهلك عمر و در بعضی مواقع میگفت كان يهلك ابن الخطاب لولا علی بن ابي طالب (۱).

(۱) بناء میبرم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد - اگر علی نبود هر هلاک شده بود - نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابي طالب نبود.

برخلاف گفته این معلم بی علم افراطی ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین مینویسند خلفاء در تمام مراحل با علی علیه السلام شور میکردند و در امور دین و دنیا مرکز فتوی علی علیه السلام بوده و کاملاً خلفاء گوش بکلمات و دستورات او میدادند و عمل میکردند و بهره میبردند کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده همین قضایای منقوله و احکام مترادفهای که از آن حضرت صادر میگردد خود دلیل کامل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

زیرا اعلییت خود بزرگترین برهان او امت است خصوصاً که توأم با سایر صفات کمالیه کرد چنانچه در آیه ۳۶ سوره (یونس) صریحاً میفرماید

علی اولی و احق بمقام خلافت بوده

أفمن يهدى الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون (۱).

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است اولی میباشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمایی نماید.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل که قاعده عقلائی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامه دنییه و دنیویته و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام تقریری و انکاری میفرماید: هل يستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون (۲).

آقایان شما را بخدا عادت و تمسب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید آیا انصاف بود چنین

قضاوت منصفانه لازم است

(۱) آیا آن کسی که خلق را بسوی حق رهبری میکند سزاوار تر به پیروی است یا آن که هدایت نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود پس شما چگونه حکم میکنید.
(۲) آیا اهل علم و دانش (مانند علی علیه السلام) یا مردم جاهل نادان یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند).

شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه یگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا ﷺ بوده از کار بر کنار نمایند آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی بکار نرفته و سیاستی در کار بوده .

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر ﷺ کسی را پیدا میکنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المسلمین بفرموده آن حضرت باشد ادرا مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالیه را در احدی که أعلم و ادرع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا ﷺ مگر علی بن ابیطالب علیهما السلام .

پس بحکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول الله والیق از همه امت باین امر بزرگ بوده و میباشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد مگر با دسائس سیاسی که بکار رفت .

شیخ - بیانات جناب عالی در فضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و احدی انکار این معنی را ننموده مگر عده ای لجوج عنود متعصب جاهل خارجی .

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطوع و الرغبة خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و بمقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد ما را چه رسیده بفرموده شما کاسه از آتش کرم تر باشیم بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند ۱۱۱ .

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر يك بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند ما هم برادرانه باحفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی کرم الله وجهه و قرابت او بر رسول الله ﷺ تشریک مساعی

نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی بر آیند .

البتة ما منکر مقام علم و عمل سید ناعلی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زبانتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البتة ای بکر رضی الله عنه مقدم بوده و بهمین جهت باجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد ۱۱۱ .

چه آنکه علی کرم الله وجهه جوان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم سیاست آنها خونی زریها و انقلابات برپا شد .

۱۵ عی - چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر يك را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم .

اولا فرمودید مولانا امیر المؤمنین علیهم السلام بمیل و رغبت مثل دزد و زوروار سر تسلیم فرود آورد و راضی بخلافت خلفاء قبل

از خود شد مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم در زمان سابق که نا امنی در اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عقیبات بزحمت ایاب و زهاب مینمودند قافله ای از زائرین در مراجعت گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم مینمودند در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوروار بدست پیر مردی از دزدان افتاد گفت آقایان زوروار این کفن مال کیست زائری گفت مال من است .

دزد گفت چون من کفن ندارم این کفن را بمن بیخشید که حلال باشد گفت تمام اموال من مال شما کفن را بمن بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را بزحمتی تهیه دیده ام مایه امیدواری من است دزد هر چه اصرار نمود زائر گفت ختم را بکسی نمیدهم آقای دزد شلاق را کشید بسرو صورت زائر بنای زدن را گذارد گفت آنگاه میزنم تا بیخشی و بگوئی حلال باشد قدری که تازیانه زد زائر پیر مرد بیچاره شد فریاد زد آقا حلال

حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد (خنده حضار).

البته می بخشید در مثل مناقشه او نیست مثل برای تفریب اذهان و فهم مطلب است آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شبهای قبل را که با دلائل قاطعه تاریخیه بعرض رسانیدم که بشهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی ردا جبراً کشیدند و بمسجد بردند شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند بیعت کن و الا گردنت را میزیم (۱).

شما را بخدا قضاوت منصفانه نمائید آیا معنی رضا و رغبت همین است اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و بضرب و زور شمشیر و تهدید بقتل بیعت گرفتن بیعت بمیل و رضا میباشد پس بیعت بجزر و اکراه کدام است.

انشاء الله بمنزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخوانید و دو مرتبه بدلائل ما که در شبهای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی بر سر ما بنزید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده.

ثانیاً فرمودید ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار دقت کنیم و بجان هم بیفتیم او لا ما بجان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم - آقایان اهل سنت هستند که بجان شیعیان افتاده جان و مال آنها را مباح میدانند وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی مینمایند ما اگر اهاً مقابله نموده و اثبات مینمائیم مشرک و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاک مینمائیم.

ثالثاً شبهای قبل عرض نمودم عقاید دینی تقلیدی نمیشود که چون جریان تاریخ نشان میدهد خلفاء اربعه بطریقی که بیان نمودید زمامدار شدند ما

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۳ همین کتاب.

هم کور کورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلائل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی تکراراً عرض مینمایم پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله دو دسته کی در امت ایجاد شد فرقه ای گفتند باید تبعیت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید با امر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است - تبعیت و اطاعت از علی نمود.

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلائل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد.

شما خیال میفرمائید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کور کورانه قبول نموده ام

داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم

نه بخدا قسم از آن روزی که خود را شناختم در جستجوی راه حق بودم اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقتها نمودم عقاید مادّیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بحمد الله موحد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقایق دین مقدس اسلام برداعی ثابت وجد امجد رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء بادلیل و برهان دانستم.

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کور کورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نگرفتم بلکه دلائل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم - خدا را شاهد و گواه میگیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از میان اوراق کتابهای معتبره اکابر علماء سنی بدست آورم.

و در مقام امامت و خلافت میتوانم بگویم بقدری که دعا گو کتب مهمه علماء جماعت را مطالعه نمودم در این باب بکتب علماء شیعه دقت زیادی نمودم .

زیرا دلائلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت بنحو اتم و اکمل موجود است .

منتها شما آقایان آن دلائل را از آیات و اخبار سطحی مطالعه میکنید ولی ما عمیقانه مینگریم علماء شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام تاویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی مینمایند .

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیار مانند ما خواهد گفت **اشهد ان علیاً ولی الله و خلیفه رسوله و حجه علی خلقه .**

ثالثاً فرمودید خوبست پیروی از گفتار مورخین نمائیم ای بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السلام بشمار آریم این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است .

برای آنکه فرق انسان از حیوان بقوه عقل و علم و فکر است کور کورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد .

مثلاً اگر قبیله بمیرد يك عنده باز بگر جمع شوند يك فرد عامی محض یا مسئله کوئی را بجای آن قبیله بنام قهاقت معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی قبیله نما یا مسئله گو بنمایند مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین قهاقت از علم قهاقت بهره ای ندارد قطعاً بحکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است چه آنکه با بودن عالم حق تقدم بر جاهل جائز نیست .

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد حق تقدم در امر خلافت برای آنحضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل میباشد .

و انحراف از آنحضرت که باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است عقلا و نقلا مذموم میباشد .

و اما از جهة وقایع تاریخی البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابی بکر مدت دو سال و سه ماه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دو و نوزده سال مسند نشین خلافت شدند و هر يك بنوبه خود خدماتی نمودند .

ولی تمام این امور جلو گیری از عقل و نقل و برهان نمینماید که ما بتوانیم علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم .

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۲ ضمن باب ۳۷ ینابیع الموده ذیل آیه ۲۴ سوره ۳۷ (صافات) که میفرماید **وقفوه لهم انهم مسئولون (۱)** از فردوس دیلمی و از ابونعیم اصفهانی و از محمد بن اسحاق مطلیبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حموی و از خطیب خوارزمی و از ابن مغزلی جمیعاً بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند **انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب** یعنی آنها سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام .

و نیز سبط ابن جوزی در ص ۱۰ تذکرة خواص الامة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایة الطالب از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السلام میباشد .

امر نمون پیغمبر باطاعت
علی علیه السلام

علاوه بر همه اینها بحکم آیه ۷ از سوره ۵۹ (حشر) که میفرماید **و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانهوا (۲)** مسلمانان

مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده اطاعت نمایند فلذا وقتی بفرمایشات آنحضرت مراجعه مینمائیم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده) می بینم که

(۱) در موقف حساب نکاهشان دارم که در کارشان سخت مشغولند (که ولایت علی علیه السلام باشد).

(۲) آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشما داد ترا بپذیرید و آنچه شما را از آن نهی نموده پس باز ایستید .

آنحضرت در میان تمام امت علی عليه السلام را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده .

چنانچه امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم در ذخایر العقبی و خوارزمی در مناقب و دیگران نوشته اند چنانچه سلیمان حنفی در ینایع الموده و محمد بن یوسف کجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده اند که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود یا معشر

الانصار الا ادلكم علی ما ان تمسکتهم به لن تضلوا بعدی ابدًا قالوا بلی قال هذا علی فاحبوه واکرموه واتبعوه انه مع القرآن والقرآن معه انه یهدیکم الی الهدی ولا یدلکم علی الردی فان جبرائیل اخبرنی بالذی قلته (۱) .

و نیز اکابر علماء شما بما رسانیدند چنانچه شبهای گذشته با اسنادش بعرض رسانیدم که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم بعمار یاسر فرمود :

ان سلك الناس کلهم وادیا و سلك علی وادیا فاسلك وادی علی واخل عن الناس .

و نیز مکرر در مکرر در امکانه مختلفه و از منته متفاوته فرمود من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله که در لیالی ماضیه مفصلاً و مسنداً شرح دادم .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و بعد توأتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید .

ولی برعکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی بکر و یاعمر و یا عثمان میباشد اگر شما دیده اید اخباری که موضوع و یکطرفه و جعل از طرف بکر یون و امویون نباشد ارائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت .

(۱) ای جماعت انصار آیا دلالت نکتم شما را بچیزی که اگر باو منسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من عرض کردند بلی فرمود اینست علی پس او را دوست بدارید و اگر ازش کید و مناجش نماید بدرستی که او با قرآن و قرآن با او است و او شما را هدایت میکند بطریق هدایت و دلالت نمیکند برخلاف آنچه گفتم شما جبرئیل بن خیر داده .

با اینحال شما میگوئید علی عليه السلام باب علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و راه هدایت و وصی و خلیفه بلسان آنحضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آنهمه تأکیدانی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آنحضرت از طرف رسول الله شده و در کتب شما پر است چشم پوشی نموده کور کورانه پی عمل کرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آنحضرت در باره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسئول عندالله نخواهیم بود ؟

آیا اگر در پی گفتار شما برویم مخالفت رسول الله و او امر آنحضرت را ننموده ایم فضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آقایان محترم میگذاریم .

علماء اهل سنت نمیخواهند
باشیعیان همکاری کنند

رابعاً فرمودید مانند مذاهب اربعه (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) باهم همکاری کنیم اینهم نشدنی است برای اینکه شما ها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت رافضی و مشرک و کافر میخوانید ! بدیهی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد .

و الا در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم بشرطی که در ابراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالاً همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم .

و همان قسمی که ائباع چهار مذهب (حنفی ها - مالکی ها - حنبلی ها - شافعیها) آزادی در عمل دارند ائباع عترت طاهره پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم جعفریها هم آزاد در اعمال خود باشند .

ولی وقتی می بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق مینمایند مع ذلك شما همه را مسلمان و با آنها آزادی در عمل میدهید - ولی شیعیان بیچاره را مشرک و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب مینمائید چگونه امید اتحاد و همکاری میروید .

اختلاف در سجده بر تربت شما برای سجده کردن بر تربت به بینید چه انقلابی بر پا میکنید خاک و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست میخوانید؟؟

و حال آنکه ما با امر و اجازه خدا و پیغمبر سجده بخاک مینمائیم زیرا که در آیات قرآن مجید امر بسجده شده و شما خود میدانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ - چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدینی ها از میان برود.

داعی - اولاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آنقدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر میگردد خوب است همگی با هم يك عقیده پیدا نمائید تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ - فتاوای فقها اختلاف دارد هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از قبیلهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور میباشند.

ابراز حقیقت توأم با تاثر داعی - شما را بخدا قسم انصاف دهید تبعیت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعضی از آنها و پیروی کور کورانه از اوامر (بنی برس) (بنا بر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است) در دست نیست ثواب و اجر دارد (ولو هر چند اختلاف کلمه در اصول و فروع باهم داشته باشند) ولی تبعیت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوای آنها که اکابر علماء خودتان با علمیت و افضلیت آن ذوات مقدسه ازغان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و

هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرك و کفر است .۱۱۱۱۲.

پس تصدیق نمائید که بدینیها مربوط با اختلاف کلمه نیست بلکه ناظر بحب و بغض عترت و اهل بیت طهارت میباشد که هر کز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصفی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الا این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است با آنکه غالب فتاوای ائمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نص صریح قرآن مجید است مع ذلك شما ها در باره مفتی و عاملین بآن فتاوا هیچ نظر بد ندارید ولی جامعه شیعیان را که بحکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک مینمایند مشرك و کافر و بت پرست میخوانید.

شیخ - در کجا ائمه اربعه و فقهاء جماعت رضی الله عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده اند خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمائید.

داعی - در بسیاری از احکام بر خلاف نص صریح بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده اند خوب است مراجعه نمائید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق شیخ الطایفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی قدس سره القدوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند (۱) که نقل تمام آنها غیر ممکن میباشد - ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم یک موضوع مختصراً اشاره مینمایم

(۱) حسب الامر حضرت آیت الله العظمی زعم الشیبه و فقیه اهل البیت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی بروجردی ادام الله تعالی ظله علی رؤس الالام در سال ۱۳۲۰ قمری در عاصه طهران بچاپ رسید.

که بدانید در همین يك موضوع فتاوی صریح بر خلاف نص کلام الله مجید داده شده است !!

شیخ - بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوی برخلاف داده شده است .

داعی - آقایان خود میدانید که یکی از اعمال و وضو باید تیمم نمود در فقدان آب برای غسل مسئله در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق میباشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب

میگردد چنانچه در آیه ۸ سوره ۵ (مائده) میفرماید **اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم و ایدیکم الى المرافق (۱)** .

باید وضو را با آب قراح و پاک انجام دهند و هر جا نیابند بحکم آیه ۴۶ سوره

۴ (نساء) که میفرماید **فلم تجدوا ماء فتیمموا صعيداً طیباً فامسحوا بوجوهكم و ایدیکم (۲)** .

بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید غیر از این دو شق دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنمایند خواه در سفر یا در حضر و در این حکم جمهور فقهاء مسلمین از جامعه امامیه اثنا عشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند .

فتاوی ابوحنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نیت انجام دهند و لکن امام اعظم شما ابوحنیفه (که غالب فتاوايش روی قیاس است یعنی بی سوادی) حکم میکند که در سفر اگر آب نیابند بایستد تیمم عمل غسل و وضو را انجام دهند !

و حال آنکه همه میدانید نیت مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن مزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست .

پس نظر باینکه قرآن مجید برای اداء نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قرار داده .

(۱) زمانیکه برخواستید برای نماز پس بشوید رویها و دستهایتان را تا مرفقها .
(۲) اگر آب نیابید پس تیمم کنید بچاک پاک پس بکشید برویها و دستهای خود .

چون امام اعظم ابوحنیفه فتوی بغسل و وضوی بانیست داده مخالفتی است با حکم صریح و نص بین قرآن مجید !!

و حال آنکه بخاری در صحیح خود باین دارد بعنوان **لا یجوز الوضوء بالنیذ ولا المسکر (۱)** .

حافظ - با اینکه حقیق در مذهب امام شافعی رضی الله عنه هستیم و با بیان شما کاملاً موافقم که اگر آب نباشد تیمم باید نمود و بذهب ما تطهیر با نیت جایز نیست ولی کمان میکنم در فتاوی امام ابوحنیفه رضی الله عنه شهرتی بیش نباشد .

داعی - قطعاً جنابعالی با علم بحقیقت مطلب دفاع بمالایرضی صاحبه نمودید و الا نقل این فتوی از امام ابوحنیفه از متواترات منقوله میباشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در ص ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سورهمائده در مسئله پنجم گوید **قال الشافعی رحمه الله لا یجوز الوضوء بنیذ التمر و قال ابوحنیفه رحمه الله یجوز ذلك فی السفر (۲)** .

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در بدایة المجتهد نقل حکم و فتاوی ابوحنیفه را مینماید .

شیخ - چگونه شما میفرمائید بر خلاف نص فتوی دادمانند و حال آنکه اخباری صراحة عمل رسول خدا ﷺ را باین معنی میرساند .

داعی - ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمائید .
شیخ - از جمله آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حرث از عبدالله بن مسعود

نقل مینماید که **ان رسول الله قال له فی لیلة الجن عندک ظهور قال لا الاشیء من نیت فی اداوة قال لمره طیبة و ماء ظهور فتوضاً (۳)** .

(۱) جایز نیست وضو گرفتن به نیت و نه بيسکر و مست کننده .
(۲) شافعی گفته است جایز نیست وضو بنیت خرما و ابوحنیفه گفته است جایز است وضو به نیت در سفر .

(۳) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در لیلة الجن باو فرمود نزد تو میباشد آبی هر ض کرد نمی باشد مگر چیزی از نیت در منظره آب فرمود خرما یا کبیره و آب پاک پس وضو گرفت .

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمد طاهری دمشقی از عبدالله بن لهیعه از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبدالله بن عباس از عبدالله بن مسعود که گفت ان رسول الله ﷺ قال له ليلة الجن معك ماء قال لا الابدأ فی سطيحة قال رسول الله لمرّة طيبة و ماء ظهور صب علی قال فصبت علیه فتوضأ به (۱).

بدیهی است عمل رسول خدا ﷺ برای ما حجة است کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آنجناب میباشد فلذا امامنا الاعظم روی عمل پیغمبر فتوی بجواز داده اند.

داعی - کمان میکنم اگر سکوت میفرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند.

خوبست قبلاً در اطراف روایات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم. اولاً ابی زید مولی عمرو بن حرث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود میباشد چنانچه ترمذی و غیره نقل نموده اند مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که عبدالله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گوید از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از ضعفاء بشمار آورده بهمین جهة اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود در صحیح بخاری ذیل باب لا یجوز الوضوء بالابید و لا المسکر حکم بتضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم بجهاتی مردود است.

اولاً آنکه این حدیث را غیر از ابن ماجه قزوینی باین طریق احدی از علماء نقل نموده اند.

(۱) رسول خدا در لیلۃ الجن با او فرمود با تو میباشد آب عرض کرد نمیشد مگر بیل در توشه دان فرمود رسول خدا خرمای پاکیزه در آب پاک بریز بر من پس ریختم بر او وضو گرفت بآن آب.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایات در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمیشد فلذا جهابذده ارباب جرح و تعدیل او را ترك نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری از کمر اهان مرجئه بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند و همچنین عبدالله بن لهیعه نیز اکابر علماء جرح و تعدیل تضعیف نموده اند. پس وقتی در سلسله روایات حدیثی آنقدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علماء خودتان گردد قطعاً بخودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط میشود.

ثالثاً بنا بر اخباریکه علماء خودتان از عبدالله بن مسعود نقل نموده اند در لیلۃ الجن احدی با آنحضرت نبوده چنانچه ابی داود در سنن خود (باب الوضوء) ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبدالله بن مسعود سؤال نمودند من کان منکم

مع رسول الله صلی الله علیه و آله لیلۃ الجن فقال ما کان هه احد منا (۱).

رابعاً لیلۃ الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم باتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعاً ناسخ ماقبل بوده و بهمین جهت فقهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بجواز ندادند.

بعلاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضراً و سفراً حتماً باید تیمم بنمایند پس از نزول این آیه در مدینه و حکم تیمم در فقد آب فتوی داین بوضو بانیذ باستناد حدیثی مجعول با سلسله روایات مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

واعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نص در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نص کلام الله مجید میگذارند ۱۹.

نواب - قبله صاحب مراد از نبید تمر همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن ؟

(۱) آیا در لیلۃ الجن کسی از شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود گفت احدی از ما با آنحضرت نبوده.

داعی - نیت بر دو قسم است قسمی حلال است که سکر آورنده نیست و آن عبارت است از آیه که در آن خرما میریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته نشین شد آب صافی بر روی آن میماند که تقریباً آب مضافی است بنام نیت یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر میباشد موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه بجواز میباشد نیت غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضو بمسکرات ابدأ خلافی نیست چنانچه قبلاً عرض نمودم که بخاری در صحیح خود بابی دارد بعنوان **لا یجوز الوضوء بالنیت ولا المسکر (۱)**.

از جمله موارد مسلمه در دستور وضو بحکم آیه ای که قبلاً قرائت نمودیم بعد از شستن صورت و دستها مسح نمودن سر و پاها است تا بکعبین که بلندی پشت پا باشد چنانچه در آیه صراحت دارد

فتوی دادن اهل سنت بشتن پاها در وضو برخلاف نص صریح قرآن

و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (۲).

ولی جمهور قهها شما بر خلاف این نص صریح فتوا میدهند بشتن پاها و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است. شیخ - اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی - اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه بخبر واحد ابدأ جایز نیست.

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح مینماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آنکه در اول آیه میفرماید **فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم** یعنی بشوئید صورتها و دستهای خود را پس همان طوریکه بواسطه او ناطقه در ایدیکم حکم میکنید بر اینکه

(۱) جایز نیست وضو نیت و نه بست کننده.

(۲) مسح نماید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا.

بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد هم چنین در حکم ثانی میفرماید **و امسحوا برؤسکم و ارجلکم - ارجلکم** را برؤسکم معطوف میدارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمائید و قطعاً غسل جای مسح را نمیکرد.

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند و ادعای بی معنی میکنند.

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده مشقت و سختی در احکام او راه ندارد بدیهی است هر عاقلی میفهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل بمسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا مینماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمیدهد شما خود مراجعه فرمائید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

و اعجب از فتوای بشتن پاها بر خلاف نص فتوی دادن اهل سنت بر مسح بچکمه و جوراب برخلاف نص صریح قرآن

الحضر با اختلاف بسیاری که بین قههای شما میباشد ۱۱. علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده اند (زیرا قرآن حکم بمسح بر پا مینماید نه چکمه و جوراب) این حکم برخلاف حکم اول میباشد که شستن پا باشد اگر مسح بر خود یا جایز نیست و بایستی بشویند پارا چگونه در اینجا حکم را تنزل داده اند که بجای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده اند و هر عاقلی

میدانند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پانمی باشد فاعتبروا یا اولی الابصار ۱۴ .
شیخ - اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول الله ﷺ مسح بر خنجر نموده
است لذا فقهاء همان عمل را دلیل بر جواز دانسته اند .

داعی - مکرر باین معنا اشاره نموده ام که بنا بر فرموده رسول اکرم ﷺ هر
خبری که از آنحضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید نماید مردود است - چه آنکه
شیادها و بازیگرها برای اخلال در دین جعل اخبار از قول آنحضرت بسیار نموده اند فلذا
علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که بنام آنحضرت نقل شده چون بر خلاف
موازین آمده رد نموده اند .

علاوه بر آنکه اخبار منقوله در تریخ بر خلاف نص صریح قرآن مجید میباشد بین
آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است چنانچه اکابر علماء خودتان اقرار باین
معنی نموده اند .

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در ص ۱۵ و ۱۶ جلد اول بدایة المجتهد
و نهاية المقتصد در اختلاف گوید سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلك و نیز گوید
والسبب فی اختلافهم اختلاف الآثار فی ذلك (۱) پس استدلال و استناد باخبار
متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول
میباشد چه آنکه خود بهتر میدانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است
که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن
نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط میگرددند .

فتوای اهل سنت بر مسح نمودن
عمامه بر خلاف نص
صریح قرآن
و نیز در همین آیه شریفه صریحاً میفرماید
وامسحوا برؤسکم (بعد از شستن صورت و دستها)
سر ها را مسح نمائید روی همین اصل قرآن
کریم فقهاء امامیه تبعاً للأئمة العترة الطاهر

و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد ولی

(۱) سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب - و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار
است در این باب .

امام احمد بن حنبل و اسحق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که جائز است مسح بر عمامه
چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است .

و حال آنکه هر عاقلی میدانند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر میباشد
سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل بآن ولی عمامه پارچه
های بافته است که بر روی سر گذارده اند - بینهما بون بعید .

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تادیات

که بین فقهاء و ائمه اربعه شما اختلاف بسیار

میباشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآنست

توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

معذک بهم بدین نیستید و هر يك در اعمالتان آزادی مطلق دارید .

ابو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی طهارت

و وضو با آب نیند میدهند - و هم چنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف باهم بر خلاف

نصوص قرآن مجید میدهند مردود نمیدارید !!! .

ولی بأعمال شیعیان که از عترت طاهر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین صادر گردیده

خورده گیری نموده و اعتراض مینمائید بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل

القرآن اند رافضی و مشرک و کافر میخوانید !؟ .

و در همین مجلس رسمی - مکرر در لیالی ماضیه فرمودید اعمال شیعیان دلیل بر

شرك آنها میباشد الحال هم میفرمائید چرا مانند مسلمانان نماز نمیخوانید و حال

آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز

میباشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر يك چهار

رکعت است با هم شریک در عملیم منتها در فروع اختلافات بسیاری بین جمیع فرق

مسلمین هست .

همان قسمی که بین ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً

اختلاف میباشد - و هم چنین فقهاء اربعه شما (ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد) و سایر فقهاء

بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری

و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند بیانات ائمه از عترت ظاهره هم با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوی فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمیکردد.

با اینکه غالباً فتوا برخلاف نص صریح قرآن میدهند و نصوص واضح را تاویلات بازده مینمایند در دیگر آن فقهاء برخلاف آنها رأی میدهند آن فتوی و عمل را دلیل بر شرك و كفر آنها نمیدانید که نمونه‌ای از آنها را بعرضتان رساندم.

ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوی میباشد این همه هیاهو و جار و جنجال راه میاندازید که شیعیان مشرك و بت پرستاند ولی فتوی بسجده کردن بعذرہ یا بسہ رانندیده گرفته و اعتنا نمیکنید.

با اینکه اگر با دیده انصاف و تعمق بنگرید فتوای فقهاء امامیه تبعاً للائمة الطاهره بنص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرشهای بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و جرم و مشمع و غیره که روی زمین افتاده جزء زمین می‌دانند و بر آنها سجده مینمایند و فتوی بآن میدهند. و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء ارباب ملل و نحل سؤال کنید آیا فرشهای بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می‌شود جواب منفی میدهند بلکه بر فهم گویندگان می‌خندند.

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للائمة العتره الطاهره می‌گویند لایجوز السجود الاعلی الارض او ما ابنته الارض مما لایؤکل و لایلبس (۱).

مورد حمله قرار داده مشرك می‌خوانید!!! وای سجده بنجاست خشکیده را شرك نمیخوانید! بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فروش از هم جدا میباشد.

شیخ - شما اختصاص میدهید سجده را به قطعائی از خاک کربلا و الواحی از

(۱) جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه رویده میشود از زمین که خوردنی و پوشیدنی باشد.

آن خاک مانند بتی ساخته و در بغلها نگاه میدارید و واجب میدانید سجده بر آن را این عمل صریحاً برخلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی - قطعاً این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و بآن خو گرفته اید تبعاً للاسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را تعبیر به بت بنمائید قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موحدین خدا پرست را مشرك و بت پرست بنمایند!

آقای من نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم میباشد مطالعه نمائید جواب خود را درک نموده دیگر چنین اعتراضاتی نمی‌کنید و بی‌خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدین نمی‌نمائید.

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمیدانند یک خبر و یا یک فتوی آورید که فقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر و جویی بسجده بر خاک کربلا داده باشند ما بتمام بیانات شما تسلیم میشویم.

آقای من در تمام کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد از خاک و سنگ و ریزک و شن و رمل بشرطیکه از معادن نباشد یا بر آنچه از زمین می‌روید بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد بردسگری سجده نمایند.

شیخ - پس چرا قطعائی از خاک کربلا بصورت الواح حتماً با خود بر میدارید و در موقع نماز بر آن سجده مینمائید.

داعی - علت با خود داشتن قطعائی از خاک آنست که چون امر و جویی است سجده بر زمین پاک بنمائیم وغالباً در منازل و خانه ها نماز داده میشود

علت برداشتن شیعیان مهرهائی با خود برای سجده

و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمدها و غیره - از پشم و ابریشم و فنج و آنها مانع از سجده بر زمین میشود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع نمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از گچ و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره میباشد و سجده بر آنها جائز نیست لذا قطعات خاک پاکی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نمائیم و غالباً با زمینهای ناپاک تلاقی مینمائیم فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر میداریم که هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم .

شیخ - ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب میدانند که بر آنها سجده نمایند .

داعی - صحیح است سجده بر خاک پاک کربلا مینمائیم ولی نه بطریق و خوب چنانچه قبلاً عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب قهیه داده شده سجده بر مطلق زمین پاک را واجب میدانیم .

ولی بنا بر اخباریکه از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشیاء بودند رسیده سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه بطور و خوب . ولی متأسفانه جمعی بازبکران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و میدهند که شیعیان حسین پرست اند و دلیل بر آن اینست که سجده بر خاک قبر مطهر او می نمایند !!

و حال آنکه این جهلات در نزد ما کفر است ما ایداً حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر میدانیم) فقط خدا پرست میباشیم و سجده نمی نمائیم مگر بر خاک پاک طبق دستور قرآن مجیده سجده هم برای حسین علیه السلام نیست بلکه بر خاک پاک کربلا که بفرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتى ثواب و موجب فضیلت میگردد آنها نه بطریق و خوب میباشد .

شیخ - از کجا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی میباشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند .

داعی - اولاً در اختلاف اشیاء حتی خاکها و اینکه برای هر خاکى آثار و خصائصى است و ییانات رسول الله (ص) و محمل شك و شبهه نمی باشد منتها متخصصین فن

بآن خصائص پی میبرند نه عموم مردم .

ثانیاً خاک کربلا از زمان ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين ببعده تنها مورد توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله مورد توجه آنحضرت بوده چنانچه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است .

مانند خصائص الکبری تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدرآباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع بخاک کربلا نقل نموده اند . که از جمله راوی گوید دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و

خاک سرخ رنگی در دست آنحضرت بوده میبوسید و میگریست پرسیدم این خاک چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق میکشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه میکنم آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود چون دیدی این خاک مبدل بخون شد بدان حسینم کشته گردید فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاهداری مینمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردیده .

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه بنحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آنحضرت که عدیل القرآند بوده و اول کسیکه بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله از آن خاک

پاك برداشته و بآن تبرك چست حضرت سيد الساجدين زين العابدين امام چهارم علي ابن الحسين عليهما السلام بوده كه آن خاك پاك را در كيسه اي نموده و بر آن سجده مینمود و سبحة از آن ساخته و با آن ذكر ميگفت.

و بعد از آن حضرت تمام ائمه طاهرين بآن خاك تبرك چسته و سبحة و سجاده از آن ساخته و بر آن سجده مینمودند و شيعيان را دعوت باین عمل برای وصول بكمال اجور مینمودند نه بقصد وجوب.

و مؤكداً دستور میدادند كه سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین پاك باشد ولی بر تربت حضرت سيد الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زیادتی ثواب می گردد.

چنانچه شيخ الطائفة الاماميه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله عليه در مصباح المتبجد روایت مینماید كه حضرت امام صادق علیه السلام مقداری از تربت امام حسين علیه السلام را بر پارچه زردی ریخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده مینمود.

و تا مدتی شيعيان باین طریق خاك را با خود نگاه میداشتند بعد ها برای آنكه تفریط نگردد با آب ممزوج نموده بصورت الواح و قطعاتی كه امروز بنام مهر نامیده میشود جهت تبرك و یمین با خود نگاه میدارند و در موقع نماز بر آن سجده مینمایند از جهت زیادتی فضیلت نه از جهت وجوب.

و الا بسیاری از اوقات كه مهر از آن خاك پاك همراه ما بوده بر خاك یا سنگ پاك سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده ایم (۱).

(۱) در سال ۱۳۶۴ كه نوفیق تشریف بیت الله الحرام نصیب داعی گردید يكساعت بغروب مانده كه از طیاره بیروت در مدینه فرود آمدم و وقت تنگ بود در همان صحرا بنماز ایستادم جمعیت كثری از مأمورین و غیره اطراف داعی اجتماع نموده و مراقب حالت سجده بودند چون دیدند مهري همراه ندارم بلکه بر زمین سجده مینمایم تعجب نمودند بعد از سلام شیوخ و بزرگان آنها اطراف داعی جمع شده سؤال مینمودند مگر شما از بت پرستان شیعیه نیستید جواب دادم اقتضای شیع دارم ولی ما هرگز بت پرست نیستیم بلکه موحد و خدا پرست هستیم و این كلام شما تهمت شیعیان است چه آنكه آنها موحدین پاك دل میباشند گفتند غالباً بتها را از بغل آنها همین جا در آورده و شكست ایم چگونه شما شیعه هستید كه بت همراه ندارید گفتیم این كلمات اشتباه و تهمت

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب باین سادگی آنقدر جار و جنجال راه بیندازید تا آنجا كه ما را مشرك و كافر و بت پرست بخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمائید.

همان قسمی كه شما ها بقتاواي (غالباً خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت آیات قرآن) ائمه و قهفاء خود عمل مینمائید قول و فعل آنها را حجت و مورد عمل قرار میدهید ما هم بدستورات و اوامر ائمه از عترت طاهره عمل مینمائیم.

با يك فرق كه شما از پیغمبر و رسول اکرم ﷺ دستوری در دست ندارید. كه حتماً بدستورات و قتاواي نعمان یا محمد یا احمد یا مالك عمل نمائید. مگر آنكه آنها را تقییه از قهفاء دانسته تبعیت از آنها مینمائید.

ولی ما بدستور خود رسول اکرم ﷺ كه مكرر فرمود ائمه از عترت من عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطه اند تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و نبرد و دوری از آنها موجب هلاکت است. عمل مینمائیم چنانچه بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آنحضرت برای ما حجت است. بهمین جهت پیروی از دستور آنها نموده استجاباً عمل مینمائیم.

ولی تعجب از علمای شماست كه بقتاواي نادره

عمل علماء اهل سنت
موجب تعجب است

عجیبه قهفاء اربعه و دیگران ابدأ اعتراض ندارند

یعنی اگر امام اعظم بگوید در ققد آب باید با

نبیذ وضو گرفت آقایان شافعیها و مالکیها و حنبلیها اعتراض ندارند و یا اگر امام احمد

معتقد برؤت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جائز بداند دیگران بر او خورده

بزرگه است شیعیه از بت و ست پرستی بیزارند ولی چون حکم قرآن ما مأموریم سجده بر زمین پاك نمائیم فلذا قطعاتی از خاك پاك با خود بر میداریم كه اگر در جامی كه دست رسی بر زمین پاك نداشته باشیم بر آن خاك پاك سجده نمائیم همین جهت الحال كه در این صحرا تمام زمین پاك است احتیاجی بآن خاك پاك نداریم چنانچه دیدید حقیق همین زمین سجده نمودم این قبیل تهمتها قرنها است از حلقوم خوارج و نواصبه كه مایل بفرقه مسلمانین میباشند بیرون آمده تا امروز كه بر شما برادران اهل تشن مشتبه نموده اند كه برادران شیعی خود را مشرك و بت پرست بخوانید بالاخره تا غروب بعضی با آن جمعیت بسیار كه غالباً وهابی بودند صحبت نمودم كه هگرو را متأثر ساخت و استغفار نمودند و با حقیر مصافحه و مناقشه نموده از هم جدا شدیم. فاعتبروا یا اولی الابصار.

نکیرند و همچنین سایر فتاوی عجیبه نادره از قبیل نکاح اُمّ ارد در سفر و یا سجده بر
عذره یا بسه و یا بالفافه نکاح امهات نمودن و امثال اینها که بسیار است مورد قدح هیچ
فرقه‌ای قرار نگیرد!؟

ولی وقتی بگویند ائمه از عترت طاهره رسول الله ﷺ فرمودند سجده بر خاک
پاک کربلا افضل از سایر خاکها میباشد و مزید بر ثواب و مستحب است آقایان داد
و فریاد بر پا کرده جار و جنجال مینمائید که شیعیان مشرک و بت پرست میباشد و موجب
نفاق داخلی شده جنگ برادر کشی را بر پا میکنند و جاده را برای غلبهٔ یگانگان
باز مینمائید!؟

درد دل بسیار است بگذاریم و بکنریم برویم بر سر مطلب اول بجواب شما
بپردازیم نالهٔ مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله ﷺ اثر خواهد داد.

خامساً راجع بکبر سن و اجماع بیانی فرمودید که از حیث کبر سن حق تقدم
با ابی بکر بوده خیلی بی لطفی فرمودید بعد از ده شب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه
ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را تازه تجدید مرام نموده و تکرار مطلب مینمائید
و میخواهید وقت مجلس را بتکرار مطالب بگیرید با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای
کافی داده‌ایم ولی اینک هم شما را بلاجواب نمیگذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابی بکر
قرار دادید عرض میکنم چگونه مردم پی باین معنی بردند که برای کار بزرگ پیر مرد
سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی بکر پیر مرد سیاستمداری
را در ابلاغ آیات اول سورهٔ براءت معزول و علی جوان را منصوب نمودند!؟

نواب - قبله صاحب بیخشید که در میان صحبت شما وارد میشوم این قضیه را
مبهم نگذارند يك شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفهٔ ابی بکر
رضی الله عنه را عزل و علی کرم الله وجهه را نصب نمودند چون ما از آقایان (اشاره بعلماء
خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده متمنی است واضح بفرمائید
تا حلّ معما گردد.

**عزل ابی بکر و نصب علی در
ابلاغ سوره براءت بر
اهل مکه**

داعی - جمهور امت و جمیع علماء و مورخین
فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات
اول سوره براءت که نهمین سوره قرآن مجید
است در مذمت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء

ﷺ ابی بکر را طلبیده ده آیه از اول سورهٔ براءت را باو داد ببرد در مکه معظمه
موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض
کرد یا رسول الله ان الله تعالی یقرئک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت
او رجل منك (۱).

لذا پیغمبر ﷺ علی را طلبید و مأمور باین امر بزرگ نمود فرمود
میروی هر کجا بایی بکر رسیدی آیات براءت را از او بگیر خودت بپر در مکه برای
مشرکین اهل مکه قرائت کن فوریت علی را حرکت کرد در ذی الحلیفه بایی بکر
رسید ابلاغ پیام رسول الله را نمود آیات را گرفت رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ
رسالت رسول الله را نمود آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود بر گشت خدمت آن
حضرت در مدینه منوره.

نواب - آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است؟

داعی - عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین اسلام از شیعه
و سنی متفقاً ثبت نموده‌اند که قضیه همین قسم واقع گردیده.

ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم
تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمی بوده.

بخاری در جزو چهارم و پنجم صحیح و عبدی در جزء دوم جمع بین الصحاح الستة
و بیهقی در ص ۹ و ۲۲۴ سنن و ترمذی در ص ۱۳۵ جلد دوم جامع و ابی داود در سنن
و خواری در مناقب و شوکانی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر و ابن مغزالی قضیه شافعی در
فضائل و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی

(۱) اداء و ابلاغ رسالت از تو احدی نباید مگر خود یا مردی که از خودت باشد.

در باب ۱۸ ینابیع الموده بطرق مختلفه از روایات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ص ۱۴۷ ریاض النضرة و ص ۶۹ ذخایر العقبی و سبط ابن جوزی در ص ۲۲ تذکرة خواص الامه و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در ص ۱۴ خصائص العلوی شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در ص ۳۸ جلد پنجم و ص ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین سیوطی در ص ۲۰۸ جلد سیم در المنشور در تفسیر آیه اول سوره براءت و طبری در ص ۴۱ جلد دهم جامع البیان در تفسیر آیه مذکور و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در ص ۳۳۳ جلد دوم تفسیر و آلوسی در ص ۲۶۸ جلد سیم روح المعانی و ابن حجر مکی متعصب در ص ۱۹ صواعق و هیثمی در ص ۲۹ جلد هفتم مجمع الزوائد و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۲۵ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ مسنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم بطرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در ص ۳ و ۱۵۱ جلد اول و ص ۲۸۳ جلد سیم و ص ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند و حاکم در ص ۵۱ جلد دوم مستدرک کتاب منازعی و در ص ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در ص ۲۴۶ تا ص ۲۴۹ جلد اول کنز العمال و ص ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده و عموماً تصدیق بصحت آن نموده اند.

سید عبدالحی - پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را بعلی کرم الله وجهه نداد و ابی بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گرداند.

داعی - در علت اصلی چون بیانی در کتب ما
 علت عزل ابی بکر و نصب
 علی علیه السلام ظاهراً
 و شما نقل نگردیده ما وارد نیستیم ولی بنظر
 داعی روی استحسان فکری گمان میکنم علت
 این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از هزار و سیصد و چهل سال
 تقریباً امشب جواب شما حاضر باشد که نگوئید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق

تقدم در خلافت داشته اگر از ابتداء این مأموریت را بعلی علیه السلام میدادند این امر غاری بنظر میآمد و ممکن نبود ظاهراً فضل و کرامتی برای علی علیه السلام باین حدیث برای شما ثابت نمائیم - زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید تأویلات بارده نمائید ولو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را باینی بکر میدهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور مینماید با توضیح باینکه خبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر باینکار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده **لن یؤدی عنک الا انت او رجل منك (۱)**.

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران میباشد.

که میرساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت ربطی بپیری و جوانی ندارد - هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می باشد.

صید - در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی کرم الله وجهه مأمور گردید که با ابی بکر رضی الله عنه توأماً بمکه بروند ابی بکر مناسک حج را بر مردم ارائه دهد و علی آیات سوره براءت را قرائت نماید پس باین جهت هر دو باهم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی - اولاً این خبر از مختصرات بکریون است چه آنکه دیگران نقل نمودند ثانیاً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفرداً بمکه جمع علیه امت است.

(۱) اداه و ابلاغ رسالت از توأحدی هرگز نمی نماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

و در صحاح مسانید ملل مؤالف و مخالف با اسانید مستفیضه بعد تو اثر ثابت میباشد . بدیهی است تمسك بصحاح احادیث کثیره مستفیضة الاسانید متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر میدانید که بقاعده محدثین و اصولین ترك و طرح آن واجب میباشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد - مضمون است پس ترك معلوم برای خبر مضمون جایز نیست .

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و برگشتن ابی بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او و دلداری دادن باو که امر خدا چنین بوده از مسلمات خبریه میباشد . و نیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوی است هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوی بر تری دارد حق تقدم در جامعه برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است : **الناس موتی و اهل العلم احياء (۱)** .

بهین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین میباشد . ولو آنکه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله هر يك که بر اطاعت آنحضرت ثابت قدم ماندند فضائلی داشتند ماهر منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول الله نمی نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است . اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر میفرمود امت پیروی از او بنماید بدیهی است این امری است الهی که ابدأ ربطی با پیری و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار لایق و قابل این مقام بداند خواه پیر یا جوان امر باطاعت او مینماید .

چنانچه اکابر علماء شما عموماً شرح فرستادن علی علیه السلام را بیمن برای قضاوت و هدایت آنها نقل نموده اند مخصوصاً امام ابو عبدالرحمن نسائی

بقضاوت فرستادن پیغمبر (ص) علی علیه السلام را بیمن

(۱) تمام مردم مردگانند مگر اهل علم که حیات و زندگی مضمون آنهاست .

(که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته میباشد) در خصائص العلوی شش حدیث در این باب آورده و نیز ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادبیه و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد اینست که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مامور نمود بیمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث میگردانی حضرت فرمود **ان الله سيهدي قلبك و يشب لك انك** یعنی زود است که خداوند راهنمایی میکند قلب تورا (بعلم قضا) و ثابت میدارد زبان تورا .

اگر کبر سن شرط در تقدم بود پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی مانند ابی بکر علی علیه السلام را مامور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود . پس معلوم میشود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن ، پیری و جوانی مدخلیت ندارد فقط علم و فضل و تقوی و نص بالخصوص لازم است .

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی علیه السلام **علی (ع) بعد از پیغمبر (ص) هادی امت بوده** نبوده چنانچه صریحاً در آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) پیغمبر خطاب میفرماید **انما انت منذر و لكل**

قوم هاد یعنی تو ترساننده و بیم کننده ای و برای هر قومی راهنمایی میباشد و آن راه نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و عترت طاهره بودند چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و محمد بن جریر طبری در تفسیر و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب مسنداً از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع الموده از ثعلبی و حمونی و حاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی و میر سیدعلی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل مینمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها اینست که وقتی این آیه نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بسینه خود گذارد فرمود **انا المنذر** آنگاه دست بسینه علی علیه السلام گذارد و فرمود **و انت الهادی و بك يهتدي المهتدون** یعنی توهادی (در این امتی بعد از من) و بتو هدایت میشوند هدایت یافته گان .